

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم امام (رضوان الله علیه) قبل از اینکه وارد این بحث شوند که اصل در موردی که شك داریم مالی مثلی است یا قیمی، چه اقتضایی دارد؟ فرمودند باید این بحث را مطرح کنیم که در هنگام اشتغال ذمه آیا عین بر عهده می آید یا از اول مثل یا قیمت بر عهده می آید؟ برای این کار روایات مربوط به تلف را جداگانه بررسی فرمودند و می فرمایند این روایات سه قسم است که دیروز عرض کردیم و روایاتش را می خوانیم و همچنین روایات باب اتلاف را هم جداگانه مورد بحث قرار دادند.

ادامه بحث؛

نکته: در باب اجتهاد این دو نکته بسیار مهم است؛ يك نکته اینکه فقیه با روایات انس داشته باشد، ارتباط هر فقیهی با روایات قوی تر باشد قوهی استنباطش بیشتر است. در زمان ما این مسئله رایج است که يك فقیه گاهی اوقات در همین روایاتی که در کتاب و وسائل یا کمتر در کتاب جواهر به آن استدلال شده تمسک می کند و می خواهد نتیجه بگیرد، این کار کافی نیست. فقیه باید با روایات ارتباط داشته باشد، ممکن است يك روایت را يك فقیهی ببیند که اصلاً مورد توجه فقهای گذشته قرار نگرفته است. مشاهده کنید که چه دقت هایی را در فقه الحدیث (در همین روایات) امام به کار بردند، که آیا این روایات ظهور بر عین دارد که خود این بر عهده است یا در مقام بیان این نیست؟ پس در باب فقاہت فقه الحدیث خیلی مهم است و اهمیت دارد.

نکته دوم: تقسیم بندی روایات و جمع بندی بین این روایات است، به زودی بیان می کنیم که ایشان با این روایاتی که احتمال می دهند با روایات دیگر معارض باشد می خواهند چکار کنند؟ لذا مطالعه و بررسی این بحث ها يك کار کارگاہی است برای مباحث اجتهادی. در باب روایات تلف فرمودند علی الید ظهور در این دارد که خود آن مالی را که انسان اخذ کرده بر عهده می آید، چون می گوید «علي الید ما أخذت»، نمی گوید علي الید بدل ما أخذت یا مثل ما أخذت یا قیمه ما أخذت، بلکه می گوید «علي الید ما أخذت» خود آن عین بر عهده می آید. و بعد فرمودند که ما روایات زیادی داریم در ابواب مختلف دیگر، این روایات به صورت مطلق است، یعنی اصل ضمان را دلالت دارد اما اینکه چه چیز بر عهده می آید را دلالت ندارد. در باب عاریه، در باب ودیعه، روایاتی داریم که بر این معنا دلالت دارد این هم طایفه دوم از روایات. تا می رسند به این روایتی که احتمال معارضه را دارد.

بررسی روایاتی که احتمال معارضه آنها با حدیث علی الید است

روایت اول می‌فرمایند در میان این روایات «صحیحه ابی ولاد» [1] است در این صحیحه سائل از امام (علیه السلام) سؤال می‌کند «أرأيت لو عطب البغل و نفق أليس كان يلزمني؟» اگر بغل تلف شود چیزی بر عهده من است؟ امام (ع) می‌فرماید: «قال نعم، قيمة بغل يوم خالفته» بله، اگر این بغل از بین رفت و تلف شد تو قیمت این را باید بدهی، آن هم قیمت روزی که مخالفت کردی و غصب کردی. بعد «لقائل أن يقول» در این روایت نمی‌گویند که خود این بغل بر عهده می‌آید؟ قبلاً بیان کردیم اگر بگوئیم خود عین بر عهده می‌آید، این عین در عهده‌ی ضامن باقی می‌ماند تا وقتی که این ضامن بخواهد پولش را بدهد، لذا آن روزی که می‌خواهد پولش را بدهد باید پول يوم الاداء را بدهد، اگر قائل شدیم به اینکه عین بر عهده است، لازم‌ه‌اش پرداخت قیمت يوم الاداست، اما اگر گفتیم همان زمانی که غصب کرده باید قیمت آن زمان را بدهد، معلوم می‌شود که خود عین بر عهده نیامده، همان زمانی که غصب کرد قیمت این مال بر ذمه‌ی این غاصب آمده است. در این روایت هم می‌فرماید «قيمة بغل يوم خالفته» این ظهور خیلی روشنی دارد که در این مورد روایت امام (علیه السلام) می‌خواهند بفرمایند آنچه که بر ذمه آمده قیمت بغل است، حالا در بعضی از روایات دارد «قيمة البغل» و در بعضی دیگر دارد «قيمة بغل» که بعداً مفصل بحث می‌کنیم. اما فعلاً از این جهت بحث می‌کنیم که آیا معارض با حدیث علی الید هست یا خیر؟

کلام امام خمینی (ره) پیرامون صحیحه ابی ولاد

امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند این صحیحه‌ی ابی ولاد «إما ظاهرة فيما لا يخالف قاعدة الید» صحیحه‌ی ابی ولاد در یک معنایی ظهور دارد اما ربطی به علی الید ندارد، در چه چیزی؟ در توضیح می‌فرمایند «أليس يلزمني» معنایش این است که سائل می‌گوید آیا چیزی به عنوان اداء بر من واجب است یا نه؟ اگر این بغلی را که کرایه کرده بود از یک جا به جای دیگری برود در یک نيمروز، حالا شد پانزده روز و این بغل تلف شود، آیا چیزی بر من لازم است و من باید چیزی اداء کنم؟ سوال سائل از وجوب الاداست؛ امام (ع) هم در جواب درست است که کلمه قیمت را آوردند اما نظر اصلی‌شان به آن کلمه‌ی «يوم المخالفة» است یعنی امام (ع) می‌خواهند بفرمایند اگر بغلی را کرایه کردی به مدت ده روز و حالا در روز دوم این بغل تلف شد و مُرد، شما ضامن نیستید، «المستأجر أمين» شما بغلی را از مالك اجاره کردی برای ده روز و در روز دوم که داشتی از آن استفاده می‌کردی مُرد، ضمانی در کار نیست. در اینجا امام خمینی (رضوان الله علیه) می‌خواهند بفرمایند اینکه در روایت فرمودند «قيمة بغل يوم خالفته» چون سائل سؤال از لزوم اداء می‌کند از اینکه آیا بر ذمه‌ی من چیزی می‌آید که من اداء کنم یا نه؟

امام می‌فرماید «يوم خالفته» یعنی قبل از «يوم المخالفة» اگر این بغل تلف بشود چیزی بر عهده‌ی تو نیست، بلکه «يوم خالفته» بر عهده او می‌آید. پس در مقام بیان این جهت است؛ اما اینکه در عهده عین یا مثل، یا قیمت می‌آید، دیگر در مقام بیان این جهت نیست. ظهور در این دارد که در چه زمانی ذمه‌ی تو اشتغال پیدا می‌کند. بنابراین می‌فرمایند این روایت «إما ظاهرة فيما لا يخالف قاعدة الید أو غير ظاهرة فيما يخالفه» یا اینکه بگوئیم در اینکه شما بگوئید امام معصوم می‌خواهد بگوید قیمت می‌آید، عین نمی‌آید، در این هم ظهوری ندارد. در معنایی که مخالف با حدیث علی الید باشد، حدیث علی الید را گفتیم ظهور در این دارد که عین بر عهده می‌آید، ظهوری در اینکه قیمت می‌آید و عین نمی‌آید در آن ظهور ندارد. درست است که امام (ع) کلمه‌ی قیمت آورده اما عنایت خاصی به این ندارد که قیمت در مقابل عین باشد، اگر قیمت را در مقابل عین بیان کند، با حدیث علی الید مخالفت دارد. مطلب امام همین است که می‌خواهند بفرمایند اساس ضمان از بعد از يوم المخالفة است و قبل از آن نیست و روایت تعرضی نسبت به این که ذمه مشغول به عین است یا به قیمت، ندارد [2].

اشکال: همینطور که در ذهن شما هست انصاف این است که اینجا نمی‌توانیم این توضیح را بپذیریم، صحیحه‌ی ابی ولاد بالاتر از ظهور است. صریح در این است که آنچه لازم است بر عهده‌ی ضامن، قیمت است. و الا چه وجهی داشت امام (ع) کلمه‌ی قیمت

را بیاورد؟ می‌فرمود نعم، **أنت ضامنٌ للبلغل**، چرا این را نفرمود؟ در حالی که در بعضی روایات دیگر «ضامنٌ له» داریم. روایت دوم: [3] «**زيد بن علي عن آبائه قال أتاه رجلٌ تكاري دابةً**» يك مردی دابه‌ای را کرایه کرده بود «**فهلكت و أقر أنه جاز بها الوقت**» پس هلاک شد و آن مرد اقرار کرد که من از آن وقتی که مالک معین کرد تجاوز کردم، مثلاً يك روز گفته بود ولي ده روز شد و این دابه هم هلاک شد «**فضمنه الثمن**» امام (علیه السلام) او را ضامن ثمنش قرار داده و فرمود پولش را باید بپردازد «**ولم يجعل عليه كراء**» اما کرایه‌ای را برایش قرار نداده است. این روایت هم مثل صحیحہ ابی ولاد که «**قيمة بغل**» داشت می‌گوید «**فضمنه الثمن**» ثمن را باید بپردازد. مرحوم امام خمینی می‌گوید: اولاً این روایت ضعیف است، حسین بن الوان در سند روایت است که عامی است و توثیقی ندارد، ثانیاً متن روایت با فتوای ابوحنیفه موافق است، ابوحنیفه این قاعده‌ی الخراج بالضمان را در چنین مواردی اینطور معنا می‌کند که اگر این دابه ماند، همان کرایه روز اول یعنی همان اجرت المسمی که روز اول قرار دادند را باید بدهند و اگر دابه از بین رفت، کرایه و اجرت از بین می‌رود و فقط باید قیمت دابه را بدهد، در این روایت هم دارد «**فضمنه الثمن و لم يجعل عليه كراء**» این «**لم يجعل عليه كراء**» مطابق با فتوای ابوحنیفه است. فرض کنید اگر صد روز این دابه دستش بوده، باید اجرت المثل این صد روز را بپردازد، حالا که این دابه تلف شده هم قیمت دابه را باید بدهد و هم باید اجرت المثل این صد روز را بدهد. چهار احتمال در آن وجود دارد ولي نه به آن احتمالی که ابوحنیفه قائل هستند. نکات دیگری هم امام در اینجا در مورد این روایت دارند که ملاحظه بفرمایید. نتیجه این شد که امام در باب تلف می‌خواهند بفرمایند که ما روایت معارضی با قاعده‌ی علي الید نداریم.

نکات اخلاقی؛

مرحوم علامه در آخر کتاب قواعد وصیتی به فرزندان **فخر المحققین** دارند که این وصیت دو قسمت دارد خود علامه می‌فرماید **يك قسمتش مربوط به شماسست و يك قسمتش مربوط به من است؛** می‌فرماید من که از دنیا رفتم از من یاد کن و بر سر قبرم بیا و ثواب بعضی از اعمال را برای من قرار بده که اینها نکات خیلی مهمی است. من یادم می‌آید مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) هر کتابی را که می‌نوشتند در پایان آن کتاب طلب مغفرت می‌کردند برای والدین‌شان و ثواب آن کتاب را هم به هر دو هدیه می‌کردند. من **يك جزوه‌ای** را منتشر کردم راجع به مسئله‌ی «**حرمان زوجه از عفار**» که ماه رمضان دو سال پیش این بحث را مطرح کردم، وقتی داشتم این جزوه را تکمیل می‌کردم **يك شبی** وسوسه‌ای من را گرفت و گفتم ما داریم این همه زحمت می‌کشیم و می‌نویسیم هم زحمت در دنیا است و هم قیامت که شد باید برای هر سطرش جواب بدهیم و معطل شویم، این چه کاری است! با اینکه من قبلاً که جزوه‌ای می‌نوشتم چنین چیزی به ذهنم نمی‌آمد ولي آن شب این قضیه واقع شد، از قبلش هم نیت کرده بودم که ثواب این جزوه را برای مرحوم والدین قرار بدهم، همان شب که این وسوسه‌ها من را گرفته بود ایشان را در خواب دیدم. سه مرتبه به من فرمود این جزوه را به من بدهید، به ایشان عرض می‌کردم که این ناقص است و باید تکمیل کنم، باز می‌فرمودند این جزوه را به من بدهید. این را برای این عرض می‌کنم که واقعاً یاد بزرگان مان باشیم، آنچه مرحوم علامه در اینجا به پسرش توصیه کرده نکات مهمی است. یکی از وصایایي که مرحوم علامه به **فخر المحققین** دارد این است که «**عليك بتعظيم الفقهاء و تكريم العلماء [4]**» فقها را تعظیم کن، عوام مردم واقعاً به این مسئله خیلی خوب عمل می‌کنند، انسان گاهی اوقات کارهایی را که عوام انجام می‌دهد پس از مقداری بررسی و ارتباط با روایات می‌بیند اینها ریشه‌ی روایی دارد.

بعضی از مخالفین روحانیت و حوزه‌ها و بزرگان، می‌گویند اینها مردم را عادت دادند که بیایند دست‌شان را ببوسند، نه! این روایت‌ها برای مردم قبلاً خوانده می‌شد، مردم هم به این روایات عمل می‌کردند. در **يك** روایت از پیامبر (ص) آمده که فرمود: «**من أكرم فقيهاً مسلماً لقي الله يوم القيامة و هو عنه راضٍ**» اگر کسی **يك** فقیهی را اکرام کند این خدا را در روز قیامت ملاقات می‌کند در حالی که خدا از او خشنود است «**و من أهان فقيهاً مسلماً لقي الله يوم القيامة و هو عليه غضبان [5]**» یعنی اگر کسی به **يك** فقیه اهانت کرد، وقتی می‌خواهد در قیامت محشور شود خدا را ملاقات می‌کند در حالی که خدا بر او غضب کرده است. غضب خدا در قیامت با غضب خدا در دنیا آثار متفاوتی دارد، اگر کسی در قیامت مشمول غضب خدا قرار گرفت، دیگر

مشمول شفاعت واقع نمی‌شود و امیدی به نجات او نیست، باید مسیر جهنم را - نعوذ بالله - دنبال کند. ما در بحث‌های علمی گاهی اوقات يك فتوایی و يك رأي را نمی‌پسندیم، می‌توانیم مناقشه و اشکال کنیم و اما گاهی به اهانت می‌رسانیم و می‌گوئیم این فقیه بی‌سواد است! اهانت می‌کنیم، یا در غیر مسائل علمی مشی يك فقیه را انسان نمی‌پسندد، مشی اجتماعی‌اش را نمی‌پسندد، يك فقیهی خیلی در اجتماع حضور پیدا نمی‌کند، حالا ما نمی‌پسندیم، باز عرض کردم می‌شود انسان اشکال کند، اشکال مانعی ندارد، اما اگر انسان از این حد تجاوز کند و اهانت کند، این خیلی مشکل می‌شود، واقعاً گرفتار این عقوبت شدید اخروی می‌شود، گاهی مشی سیاسی يك فقیه را نمی‌پسندید، اشکال کنید و حرف بزنید منتهی در قالب ادب و با متانت.

اما اگر انسان بخواهد اهانت و توهین کند، تماماً مشمول این روایت می‌شود، ما از این روایت استفاده می‌کنیم فقیه يك منزله‌ی عجیبی در نزد خدا دارد، «إذا أراد الله بعبد خيراً فقهه في الدين» فقاہت يك موهبت و عطیه‌ای است که خدا به این زودیه‌ها به کسی نمی‌دهد، حالا اگر به کسی هم داده شد، اهانت به او در حد محاربه با خداست، در حد جنگ با خداست. لذا باید به این نکته توجه کنیم، باید خیلی شفاف بگوئیم، در زمان ما عقاید و افکار مختلف است، يك عده‌ای انقلابی‌اند، انقلابی خیلی محکم و برعکس افرادی هستند که با انقلاب میانه‌ی خوبی ندارند یا بی‌تفاوتند یا خدایی نکرده ضد انقلابند، فقه‌ای این طرف را مورد اهانت قرار می‌دهند، چرا باید اینطور باشد؟ ما در مسائل باید با منطق، با میزان، با آن مبانی و موازین دینی حرف بزنیم. ما در سیره‌ی ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) هیچ جا نداریم که امام صادق به ابوحنیفه اهانت کرده باشد، امام باقر و امام صادق به اینها می‌فرمودند شما يك حرف از قرآن را هم نمی‌فهمید! این باید گفته شود، اما عنوان اهانت در سیره‌ی اینها نیست. حالا نمی‌خواهم بگویم آنها فقیه مسلم‌اند ما آنها را فقیه مسلم نمی‌دانیم، این فقیه مسلم که در این روایت آمده یعنی يك فقیه مسلمان من جمیع الجهات، آن فقیهی که در فقاہتش تعمّد این داشت که ببیند امام صادق چه می‌گوید تا خلافش را بگوید که اصلاً فقیه نبوده، در هر دو عنوانش در مورد او بحث است، ولی می‌خواهم عرض کنم که حالا ولو مردم معمولی جامعه خیال می‌کردند که این عنوان را دارد همین سبب می‌شد که ائمه‌ی ما اهانت نکنند، اما حرف‌ها و مطالب اساسی باید بیان شود. اینکه به صراحت در مجلسی می‌فرمودند شما از قرآن يك حرف نمی‌فهمید! «ما ورثك من كتاب الله حرفاً» [6].

عرضم این است که ما خیلی باید رعایت کنیم، گاهی اوقات انسان توجه نمی‌کند و غافل است، در يك جو و شرایطی قرار می‌گیرد و يك چیزی را می‌گوید و توجه ندارد که این اهانت باب توفیق‌های الهی را بر او می‌بندد، این روایت را مدّ نظر قرار بدهیم و ان شاء الله که وقتی خدا را در قیامت ملاقات می‌کنیم از همه‌ی ما خشنود باشد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. «محمد بن الحسن بإسناده عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبي ولاد قال اكثرتُ بغلاً إلي قصر ابن هُبيرة ذاهباً وجائياً بكذا وكذا و خرجت في طلب غريمٍ لي... فقلت أرايت لو عطب البغلُ أو نَفَقَ أ ليس كان يلزمني، قال نعم قيمة بغلٍ يوم خالفته...» محمد بن الحسن الحرّ العاملي، وسائل الشيعة، ج 25، صص 390 و 391، ح [32199] 1.

[2]. «ثم إن وجه توهم مخالفة الصحيحة لرواية علي اليد وغيرها، استظهار العهدة والذمة من قوله يلزمني وجوابه (عليه السلام) بقوله نعم قيمة بغلٍ يوم خالفته مع أن ظاهر يلزمني و يلزمك وجوب الاداء فقوله (عليه السلام) نعم قيمة بغلٍ يوم خالفته، ظاهر في أن اللازم والواجب عليك اداء قيمة المتلف وكان مبدأ اللزوم علي فرض التلف يوم المخالفة فلو تلف قبله لم يلزمك شيء ولا يجب عليك القيمة ولا تعرض فيها لكيفية الضمان و أن الذمة مشغول بنفس العين وأداء القيمة نحو اداء لها أو مشغولة بالقيمة لدي التلف و لا أقلّ من أن ما ذكرناه أحد الاحتمالين المتساويين فدعوي ظهورها في أن القيمة علي العهدة مقابل ظهور «علي اليد» ممنوعة فهي إما ظاهرة فيما لا يخالف قاعدة اليد أو غير ظاهرة فيما يخالفها» الإمام الخميني، كتاب البيع، صص 495 و 496.

[3]. «الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن آبائه (عليه السلام) قال أتاه رجل تكاري دابةً فهلكت و أقرّ أنه

جاز بها الوقت فضمّنه الثمن و لم يجعل عليه كراء» محمد بن الحسن الحرّ العاملي، وسائل الشيعة، ج19، ص 12، ح[24276]5.

[4] . قواعد الأحكام، ج1، ص 153.

[5] . محمد باقر المجلسي، بحار الأنوار، ج2، ص 44.

[6] . محمد بن الحسن الحرّ العاملي، وسائل الشيعة، ج27، صص 47 و 48، ح[33177].